

بخش پنجم – تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی

فصل چهاردهم: اضافه ارزش مطلق و نسبی

پروژه کار در آغاز و مستقل از اشکال تاریخی اش، پروژه ای میان انسان و طبیعت است. تا زمانی که انسان برای رفع نیازهای معیشتی خود تولید می کند، همه فعالیتهاش تحت اختیار، اراده و تسلط خود او است. کار فکری و جسمی وی وحدت دارند. اما وضع این گونه نمی ماند. فراورده کار به جای آنکه حاصل کار یک فرد باشد محصول مشترک کار جمعی شمار زیاد آدمها می گردد. محصول کار، هرچه بیشتر و وسیع تر اجتماعی می شود. روندی که مفهوم کار مولد و کارگر مولد را هم به طور جدی تحت تأثیر قرار می دهد. با اجتماعی شدن هر چه بیشتر فراورده کار، لازم نیست انسان حتما با دست خود کاری را انجام دهد تا کارش مولد به حساب آید، اگر عضوی از پیکر جمعی کارگران باشد و نقشی در پروژه کار به دوش کشد نیز می تواند خود را کارگر مولد ببیند. اما تولید سرمایه داری اساسا تولید کالا نیست. تولید اضافه ارزش است. کارگر برای خود کار نمی کند. برای سرمایه کار می کند و سرمایه تولید می نماید. بر همین مبنی بحث این نیست که فقط تولید کند. باید حتما ارزش اضافی تولید نماید. سرمایه فقط کارگری را مولد می داند که تولید کننده اضافه ارزش باشد و باعث خودافزایی سرمایه شود. به عنوان مثال، یک معلم را فقط وقتی کارگر مولد می خوانند که برای مالک مدرسه اعم از خصوصی یا دولتی ارزش اضافی آفریند و موجب افزایش سرمایه شود. در همین راستا برای سرمایه دار به کلی بی معنا است که سرمایه خود را در تأسیس مدرسه پیش ریز کند یا در حوزه کشت مواد مخدر و کشتار انسانها انباشت نماید. با توجه به همه اینها، معنای کار مولد به هیچ وجه مفید بودن نتیجه آن نیست، سودآور بودنش برای سرمایه است و کارگر مولد انسانی است که مهر خودافزا کردن سرمایه بر هستی او حک گردیده است. کارگر مولد بودن نیکبختی نیست، عین سیه روزی و نکبت است.

سرمایه دار **ارزش اضافی مطلق** را از طریق تطویل روزانه کار کارگر به نقطه ای بالاتر از کار لازم یا کاری که برای تولید نیازهای زندگی او لازم است به چنگ می آرد. **تولید ارزش اضافی مطلق شالوده عمومی نظام سرمایه داری** و نقطه آغاز تولید ارزش اضافی نسبی است. **برای اینکه تولید اضافه ارزش نسبی اساس کار سرمایه داری گردد** باید سرمایه فاز **انقیاد صوری کار** را با **انقیاد واقعی** آن جایگزین سازد. این دو مفهوم را کمی توضیح دهیم. انقیاد صوری کار از سرمایه، به فازی از بسط سرمایه داری گفته می شود که در آن، در کنار تولید کنندگان مستقل درون کارگاههای پیشه وری یا حوزه کشاورزی، رباخواران و تاجران یا صاحبان سرمایه های ربائی و تجاری، انگل وار از حاصل کار مولدین مستقل تغذیه می کنند. **تفوق این شکل استثمار نشان عدم تفوق تولید کاپیتالیستی است**، اما این تفوق نافی پروژه تکوین و انکشاف شیوه تولید سرمایه داری به طور همزمان نیست. اواخر قرون وسطی وضع چنین بود. **برای تولید ارزش اضافی مطلق، انقیاد صوری کار از سرمایه کفاف می دهد**، مثلا کافی بود پیشه ورانی که قبلا به صورت شاگرد کارآموز برای استادکار، کار می کردند تبدیل به کارگران مزدی گردند و تحت کنترل یک سرمایه دار کار نمایند.

ساز و کارهای تولید اضافه ارزش نسبی، اهرمهای تولید اضافه ارزش مطلق هم هستند. پیش تر دیدیم که صنعت بزرگ ماشینی چگونه نیروی محرک افزایش بدون مرز و محدوده طول روزانه کار شد. تولید سرمایه داری وقتی که قلمروهای اساسی تولید را تحت تسلط خود درآرد، دیگر از حالت وسیله صرف تولید ارزش اضافی نسبی بودن خارج می شود و شیوه تولید مسلط جامعه می گردد. از این زمان به بعد فقط در دو مورد به عنوان روش معینی برای تولید ارزش اضافی نسبی عمل می کند. اول در صنایع جدیدی که برای نخستین بار به تصرف یا انقیاد واقعی سرمایه در می آیند. دوم در صنایع قبلا تصرف شده هنگامی که روش های موجود تولید دستخوش تحولی مهم می گردد.

تفاوت میان ارزش اضافی مطلق و نسبی گاه به نظر موهوم می آید. ارزش اضافی نسبی مطلق است زیرا تولیدش مستلزم زمان کار اضافی، مزید بر زمان کار لازم یا زمان تولید نیازمندیهای زندگی کارگر است. همچنین اضافه ارزش مطلق نسبی است زیرا نیازمند درجه ای از رشد بارآوری کار است. اما اگر تغییرات جاری در هر کدام اینها را دقت کنیم تفاوت میان این دو شکل ارزش اضافی کاملاً عیان می گردد. فرض کنیم بهای نیروی کار معادل ارزش آن یعنی مایحتاج زندگی کارگر باشد، در این صورت با دو حالت مواجه می شویم. 1- نرخ ارزش اضافی را فقط از طریق تطویل روزانه کار می توان بالا برد (اضافه ارزش مطلق). 2- طول روزانه کار معین است و نرخ اضافه ارزش فقط با سنگین کردن کفه کار اضافی به زیان کار لازم افزایش می یابد. (اضافه ارزش نسبی)

بارآوری کار مستقل از سطح تکامل تولید اجتماعی به هر حال از شرایط طبیعی هم متأثر است. این شرایط را می توان به دو دسته تقسیم کرد. 1- ثروت طبیعی که منبع مایحتاج زندگی انسان است مانند خاک حاصلخیز و آب پر از ماهی، 2- ثروت طبیعی که وسیله کار است از قبیل آبشار، رودخانه قابل کشتیرانی، جنگل و چوب، معادن ذغال و فلز. در سپیده دمان تمدن بشری گروه نخست اهمیت افزون داشت اما در مراحل بعدی گروه دوم نقش برتر یافت. هر چه شمار نیازهای طبیعی که تأمین آنها اهمیت حیاتی دارد کمتر و درجه حاصلخیزی خاک و مساعد بودن آب و هوا بیشتر باشد زمان لازم برای تضمین معاش و بازتولید خود تولیدکننده کمتر خواهد بود. در همین راستا مقدار کاری که او می تواند به صورت کار اضافی برای دیگران انجام دهد بیشتر می گردد.

در سرمایه داری اگر همه شرایط ثابت فرض شود، اگر روزانه کار معین است، کم یا زیادی مقدار ارزش اضافی تابعی از شرایط طبیعی انجام کار به ویژه درجه حاصلخیزی خاک است، اما از این واقعیت نمی توان نتیجه گرفت که حاصلخیزترین خاک مناسب ترین خاک برای شکل گیری و بالیدن تولید سرمایه داری است. خاستگاه این نظام مناطق زرخیز استوا با میوه ها و محصولات رنگارنگش نیست. بالعکس تنوع محصولات طبیعی خاک و منطقه است که محیط طبیعی پیرامون انسان را برای رشد تنوع نیازها، ظرفیت ها، تکامل وسائل و شیوه های کار مهیا می کند، نیاز به کنترل نیروهای طبیعی توسط جامعه، نیاز صرفه جوئی در این نیروها، مهار آنها توسط کار انسانی در سطح وسیع و مسائل مشابه را دستور زندگی بشر می کند. تاریخ حاکی است که این عناصر و مؤلفه ها مؤثرترین نقش را در بالیدن و توسعه صنعت ایفا نموده اند. شرایط مساعد طبیعی می تواند امکان کار اضافی و لاجرم تولید ارزش اضافی را فراهم آرد، اما به خودی خود، در غیاب نقش بازی سرمایه داری قادر به تحقق آن نیست. نتیجه تفاوت در شرایط طبیعی کار آنست که کمیت معینی از کار در کشورهای مختلف میزان متفاوتی از نیازها را برآورده می کند و بر کم یا زیاد بودن کار لازم تأثیر می گذارد. تأثیر این شرایط بر کار اضافی نیز از همین جا ناشی می گردد، هر چه زمان کار لازم کمتر باشد طول زمان کاری که می تواند توسط دیگری تصرف شود بیشتر خواهد بود. تفاوت شرایط طبیعی این اثر را بر کار اضافی دارد اما هر چه صنعت توسعه می یابد این تأثیر کم رنگ تر می شود. سرمایه داری همه اینها را ساز و برگ پروسه کار خود در راستای تولید اضافه ارزش هرچه انبوه تر می کند. در این شیوه تولید همان گونه که قدرت تولیدی اجتماعی کار با تکامل تاریخی آن قدرت تولیدی سرمایه القاء می شود، قدرت تولیدی قائم به طبیعت نیز دچار همین مصیبت است. سرچشمه اضافه ارزش در هر حال فقط کار اضافی کارگر است. واقعیتی که اقتصاد سیاسی بورژوازی قادر به درک آن نیست و هیچ تمایلی به فهم آن ندارد. مرکانتیلیست ها منشأ سود را در داد و ستد می جستند. «ریکار دو» به این بسنده می کند که ارزش اضافی امر ذاتی سرمایه داری است. او به جای جستجوی منشأ واقعی، به دور خود می چرخد. «میل» وضع وخیم تری دارد. او در حالی که مدال تمایز با مرکانتیلیستها بر شانه خود نصب می کند، نهایتاً نتیجه می گیرد که: «سرمایه سود می دهد زیرا خوراک و پوشاک و وسائل بیش از زمانی که صرف تولیدشان شده عمر می کنند!!!»

فصل پانزدهم: تغییرات مقداری در قیمت نیروی کار و ارزش اضافی

ارزش نیروی کار ارزش وسائل معیشتی مورد نیاز برای زنده ماندن کارگر و بازتولید نیروی کار او است. فرض کنیم کالاها مطابق ارزش خود یعنی کار اجتماعاً لازم نهفته در آنها فروخته شوند و بهای نیروی کار اگر هم تصادفاً بالا رود دچار کاهش نشود. در این حال مقادیر نسبی بهای نیروی کار و اضافه ارزش وابسته به سه فاکتور، **طول روزانه کار**، **شدت کار** و **نیروی بارآور کار** خواهد بود. این پیوند ها و نسبت ها موکول به اینکه یکی از آنها ثابت و دوتای دیگر متغیر، دوتا ثابت و یکی متغیر یا هر سه تا متغیر باشد می تواند حالت های مختلفی را پدید آرد. حتی در خود حالت سوم، مقدار و جهت متفاوت تغییرات می تواند شمار این حالت ها را باز هم بیشتر سازد. در اینجا ما از موارد فرعی چشم پوشی می کنیم و فقط به توضیح حالات اصلی و تعیین کننده بسنده می نمایم.

1- طول روزانه کار و شدت کار ثابت اما نیروی بارآور کار متغیر باشد. با این مفروضات، رابطه میان ارزش نیروی کار و مقدار ارزش اضافی را می توان با مؤلفه ها و تغییرات زیر توصیف کرد.

اول. اگر به طور مثال یک روزانه کار 8 ساعتی دارای ارزشی معادل 120 دلار باشد، با افزایش بارآوری کار فقط این 120 دلار برشمار بیشتری واحد کالا تقسیم می شود.

دوم: ارزش نیروی کار و ارزش اضافه جهت عکس هم حرکت می کنند. هر افزایشی در کار اضافی گواه کاهشی در کار لازم است. وقتی بارآوری کار بالا می رود بهای نیروی کار تنزل می کند، زیرا زمان کار اجتماعاً لازم تولید مایحتاج زندگی کارگر پائین می آید. در مورد اضافه ارزش موضوع کاملاً برعکس است. هر چه کارگر زمان کمتری را صرف تولید مایحتاج معیشتی خود کند کار اضافی یا اضافه ارزشی که تحویل سرمایه دار می دهد افزونتر می گردد. یک نکته مهم این است که کاهش بهای نیروی کار و افزایش اضافه ارزش، در جریان بالا رفتن بارآوری کار، به نسبت واحدی اتفاق نمی افتند، بلکه اضافه ارزش بر حسب بزرگی و کوچکی آن جزئی از روزانه کار که نماینده اضافه ارزش اولیه بود، بزرگ و کوچک می شود. در همین راستا معلوم است که افزایش اضافه ارزش در اثر ارتقاء بارآوری کار بسیار بیشتر از مقدار تنزلی است که در بهای نیروی کار رخ می دهد.

سوم: افزایش یا کاهش اضافه ارزش همیشه معلول کاهش یا افزایش بهای نیروی کار است اما هیچ گاه علت آن نیست. تنزل کار لازم یا زمان کار لازم است که افزایش کار اضافی و اضافه ارزش را پدید می آرد. وقتی ما روزانه کار و ارزش آن را ثابت فرض می کنیم، هر تغییر در مقدار اضافه ارزش نمی تواند که با تغییر معکوسی در بهای نیروی کار همراه نباشد. بعلاوه از آنجا که ارزش نیروی کار فقط با تغییر در نیروی بارآور کار حاصل می گردد پس هر میزان تغییر در مقدار اضافه ارزش ناشی از تغییر معکوسی در ارزش نیروی کار خواهد بود. با تغییر بارآوری کار، ارزش وسائل معیشتی کارگر است و نه حجم آن که دچار تغییر می گردد. با وجود این ممکن است در اثر افزایش بارآوری کار، حجم وسائل معیشتی برای کارگر و سرمایه دار به یک نسبت افزایش یابد، اما این رخداد، هیچ تغییری در بهای نیروی کار یا مقدار اضافه ارزش به دنبال نخواهد داشت.

2- روزانه کار و بارآوری کار ثابت باشد اما شدت کار دچار تغییر گردد. شدت کار متضمن مصرف بیشتر نیروی کار در زمان معین و تولید محصول افزونتر در طول همین زمان است. این افزایش محصول با آنچه در مورد تأثیر بارآوری کار دیدیم فرق دارد. در هر دو حالت حجم فرآورده کار افزایش می یابد اما با افزایش ناشی از شدت کار مقدار کار متبلور در محصول کمتر نشده است. حجم تولیدات افزایش یافته و روزانه کار قبلی در پرتو شدت کار مقادیر ارزشی افزونتری همراه دارد. افزایشی که می تواند به نسبت های مختلف بر روی بهای نیروی کار و اضافه ارزش تأثیر گذارد.

3- روزانه کار متغیر و بارآوری و شدت کار ثابت: با این پیش فرض ها می توانیم شاهد وقوع دو حالت مختلف باشیم.

اول اینکه روزانه کار کوتاه تر شود. در این صورت تغییری در ارزش نیروی کار و زمان کار لازم پدید نمی آید، اما اضافه ارزش و زمان کار اضافی دچار کاهش خواهد گردید. در چنین وضعی کاهش مقدار مطلق اضافه ارزش بر روی رابطه نسبی آن با کار لازم هم تأثیر خواهد گذاشت و همین جاست که سرمایه دار با تمامی درندگی وارد میدان می شود و با تنزل هر چه بیشتر بهای نیروی کار از کاهش ارزش اضافی جلوگیری می کند. **دوم**. روزانه کار به جای کاهش افزایش یابد. در این حالت اگر ارزش نیروی کار ثابت ماند پیداست که زمان کار اضافی یا ارزش اضافی دچار افزایش خواهد شد. ثابت ماندن میزان مطلق ارزش نیروی کار با کاهش نسبی میزان آن همراه است. وقتی کفه اضافه ارزش سنگین تر می شود کفه کار لازم سبک تر می گردد و نسبت دومی به اولی پائین می آید. تطویل روزانه کار یا افزایش اضافه ارزش مطلق از جهت دیگری نیز موجد تنزل ارزش نیروی کار است. ساعات بیشتر کار فرسایش هلاکت زای قوای بدنی کارگر را در پی می آورد و به گونه ای فاحش از طول عمر کارگر می کاهد. کاهش طول عمر کارگر، کاهش زمانی است که او می تواند نیروی کارش را بفروشد و در همین راستا کاهش چشمگیر ارزش نیروی کار اوست.

4. تغییر همزمان هر سه عامل روزانه کار، شدت کار و بارآوری کار: تغییرات همزمان این عوامل همان گونه که قبلا

اشاره شد می تواند حالات بسیار مختلفی را به وجود آورد که در این میان ما فقط به دوتای آنها اشاره می کنیم.

اول: بارآوری کار تنزل یابد و روزانه کار تطویل شود. در اینجا صناعی مورد نظر است که محصولاتشان در تعیین ارزش نیروی کار تأثیر بارز دارند. کشت و صنعتی را در نظر آریم که حاصلخیزی خاکش به هر دلیل کاهش یافته است. قیمت محصولات بالا رفته است. قبلا کارگانش هر روز 8 ساعت کار می کردند، ارزشی به میزان 800 هزار تومان تولید می نمودند و از این رقم 100 هزار تومان معادل یک ساعت کار را به عنوان مزد دریافت می کردند. حال 100 هزار تومان یا یک ساعت کار برای بازتولید معاش کافی نیست. 200 هزار تومان یا 2 ساعت نیاز است. معلوم است که کار اضافی دچار تقلیل می شود. فرض کنیم سرمایه دار روزانه کار را 1 ساعت تطویل نماید و به 9 ساعت برساند. در این صورت اضافه ارزش مجددا 700 هزار تومان است اما مقدار نسبی آن در قیاس با ارزش نیروی کار تنزل کرده است. اگر روزانه کار 16 ساعت گردد، مقادیر نسبی کار اضافه و لازم به حال اول بر می گردد اما مقدار مطلق اضافه ارزش از 700 هزار تومان به 1400000 تومان افزایش می یابد.

دوم: روزانه کار کوتاه شود اما شدت و بارآوری کار بالا رود. هر دو مؤلفه بارآوری کار و شدت کار با افزایش خود موجب کوتاه شدن زمان کار لازم یا زمان مورد نیاز برای تولید مایحتاج معیشتی کارگر می شوند.

فصل شانزدهم – فرمول های مختلف نرخ اضافه ارزش

قبلا فرمولهای «اضافه ارزش بخش بر سرمایه متغیر»، «اضافه ارزش تقسیم بر ارزش نیروی کار»، «اضافه کار تقسیم بر کار لازم»، را برای نرخ اضافه ارزش استفاده نمودیم. دو فرمول نخست بیانگر نسبت ارزش ها و فرمول سوم مبین نسبت زمان کارهائی است که ارزش ها در آن تولید شده اند. اقتصاد سیاسی همه نوع فرمول را ابداع می کند تا آنها را ساز و کار تحریف نرخ ارزش اضافی و انکار سرچشمه واقعی اضافه ارزش کند. به طورمثال به فرمولهای «محصول اضافی به کل محصول»، «ارزش اضافی به ارزش محصول»، یا «کار اضافی به کار روزانه»، توسل می جوید. بر اساس این الگوها، نرخ اضافه ارزش هیچ گاه به 100% نمی رسد زیرا قرار است اضافه ارزش با کل ارزش تولید شده قیاس شود و صد در صد شدن کل اضافه ارزش معنایش برابری کار اضافی با کل کار و لاجرم به صفر رسیدن کار لازم است!! چیزی که وقوع آن محال است زیرا اگر کار لازمی نباشد کار اضافی نیز وجود نخواهد داشت و اضافه ارزشی

هم تولید نخواهد گردید. نمایش اضافه ارزش و ارزش نیروی کار به صورت کسرهائی از کل ارزش محصول، اسلوبی است که از شیوه تولید سرمایه داری می روید، اقتصاد سیاسی این اسلوب را اتخاذ می کند تا به کمک آن، ماهیت این شیوه تولید، نقش کار زنده یا بخش متغیر سرمایه به عنوان تنها منشاء تولید اضافه ارزش و هدف جدا بودن کارگر از کار و محصول کار خویش را استتار و مقلوب نماید. سرمایه بر خلاف گفته اسمیت فقط فرمانروا بر کار نیست. سرمایه اساساً فرمانروائی بر کار بی اجرت است. اضافه ارزش کار بدون هیچ اجرت، کار پرداخت نشده کارگر است و در همین راستا فرمول نرخ اضافه ارزش باید گویای قیاس کار اضافی با کار لازم باشد.

ناصر پایدار